

● خانه دایی یوسف

(وقایع تکان دهنده از مهاجرت فداییان اکثریت به شوروی)

● نوشته: اتابک فتح‌الله‌زاده

● به کوشش: علی دهباشی

● چاپ اول، ۱۳۸۱ انتشارات قطره

● ۲۵۶ صفحه، ۴۵۰۰ تومان

۳۳۷

در وصیت‌نامه‌های بسیاری از سیاسیون و رجال تاریخ معاصر ایران که به باور بعضی خادم و به زعم برخی خائن‌اند یک نقطه مشترک می‌توان دریافت و آن پرهیز فرزندان، خویشان و بستگان خود از سیاست است!

سیاستمداران عصاره تجربه و دانش خود را در این جمله که «هیچ‌گاه وارد سیاست نشوید» به نسل پس از خود یادآور شده‌اند. اما کو گوش شنوا! گویی که هر کس باید بیفتد و ببیند سزای خویش! شماری در روزگاری که پیرانه سرنند به این نتیجه می‌رسند و پاره اندکی در جوانی و میانسالی. بیشترین کسانی که سالهای میانی دهه پنجاه دوران نوجوانی و جوانی را می‌گذرانند، بر اثر شتاب زمانه و رویدادهای گوناگون، در جوانی و میانسالی به این باور رسیدند اما چه فایده؟! با «هزینة گراف» و به قیمت تغییر سرنوشت خود و خانواده‌هایشان و تباه کردن بهترین

۱- وقوع انقلاب ۱۹۰۵ میلادی (۱۲۸۴ ش) در روسیه با شعارهای عوام‌پسند سبب شد که شماری از ایرانیان مقیم آذربایجان به آن کشور مهاجرت کنند. روس‌ها این تهدید را به فرصت بدل کردند و تشکیلاتی به نام «سازمان همت» برای «جذب و جلب» ایرانیان به مرام خود به وجود آوردند با این هدف که پرورش یافتگان این سازمان را به عنوان مبلغ به ایران گسیل دهند و «چپ» اندیشی را در ایران رواج دهند و بدین ترتیب از آغازین سال‌های سده بیستم میلادی تخم کمونیست‌پروری در ایران کاشته شد.

دوران زندگی به این نقطه رسیدند و جز آه و افسوس کاری از آنان ساخته نبود. چون هیچ کس دو عمر ندارد که تا به یکی تجربه بیاموزد و در دگری تجربه را به کار بندد.

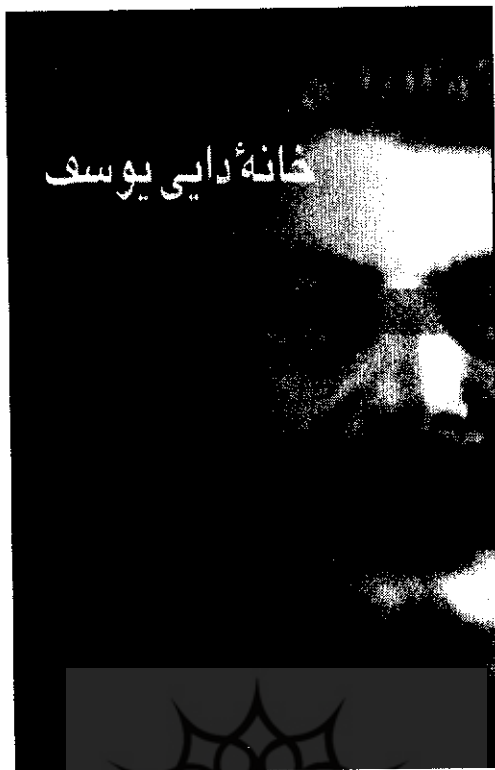
نیمه دهه پنجاه و در آستانه انقلاب بیشترین نوجوانان و جوانان آن روزگار آرمان‌گرا بودند؛ اسلام خواه، ایران دوست و بسیاری آرمان‌های دیگر از مارکسیست - لنینیست گرفته تا نیهیلیست و نظایر آن. در این میان اسلام خواهی و مارکسیست‌پسندی با اقبال فزون تری رو به رو بود. یکی بیشتر و یکی کمتر. مارکسیست‌پسندان را گروه‌ها و گروهک‌هایی سازماندهی می‌کردند که امکانات و تجهیزات، دفتر و دستک و نشریه و آنچه که لازمه پیشبرد یک تشکل سیاسی است، دارا بودند و بر اثر تبلیغات، این سازمانها بسیاری از نوجوانان و جوانان بی‌تجربه را «جذب» کردند و به سراب خود رهنمون ساختند.

جوانانی که می‌توانستند در یک بستر و زندگی طبیعی هر یک خود منشاء اثر و ثمری باشند اما با مشتی شعار عامه فریب از خلاقیت‌های فردی فاصله گرفتند و غلام حلقه به گوش سازمان‌هایی شدند که رهبرانشان در سودای دستیابی به قدرت و ثروت آنان را سپر بلای خود کرده بودند. این رهبران از آنجایی که حقیقت وجودی نداشتند به قول اصحاب سینما سعی کردند خود را در «لانگ شات» نگه دارند و «کلوز آپ» شان را کمتر کسی ببیند.

چون اگر دیده می‌شدند «هواداران» سر باز می‌زدند و از آنان فاصله می‌گرفتند. اما دیری نپایید که همچون برف آب شدند و خیل عظیمی از «هواداران» به ماهیت حقیقی گردانندگان این گروه‌ها پی بردند. ولی دیر شده بود چون دیگر نه راه پس داشتند و نه راه پیش. شماری از آنان به نیستی گراییدند و جوانمرگ شدند و تعدادی جان به در بردند و به آن سوی مرزها رفتند. در بین آنان که خارج‌نشین شدند کثیری عطای سیاست را به لقایش بخشیدند و زندگی دیگری برای خود رقم زدند و قلبی به دلایل مختلف از «کژ راه» راه‌گریزی نداشتند و به فعالیت به اصطلاح سیاسی خود ادامه دادند. از این گروه اخیر پاره‌ای در نیمه راه پا پس کشیدند و برای عبرت سایرین از تجربیات و شکست‌های خود گفتند و آنچه بر آنان گذشته بود برای آن که در دفتر ایام بماند و یادگاری از تلخی‌هایشان باشد خاطره نوشتند و سرگذشت خود را به قلم آوردند که گمان می‌رود یکی از این کسان اتابک فتح‌الله‌زاده یا به قول بعضی از هم مسلکان گذشته‌اش «صفر» باشد که خاطرات خود را با عنوان «خانه دایی یوسف» به نگارش در آورده است. این کتاب با فاصله بسیار کوتاه دوبار در سوئد چاپ شد و اخیراً نیز به کوشش علی‌دهباشی خادم بی‌ریا و بی‌ادعای فرهنگ ایران با سرمایه نشر قطره در بازار کتاب ایران توزیع شده است. «کتاب خانه دایی یوسف» حکایت از حوادثی بسیار نزدیک به زمان ما را دارد.



«دایی یوسف» در واقع نام مستعار کشور شوروی و رهبرش استالین است که مامن معتقدان این مکتب به شمار می‌رفته است. نویسنده کتاب - اتابک فتح‌الله‌زاده - از مبارزان قدیمی جنبش چپ ایران است. قبل از انقلاب در خانه‌های تیمی می‌زیسته و سپس در جریان حوادث انقلاب و پس از آن بسیار جدی و صمیمی فعالیت سیاسی می‌کرده است. در طی ماجراهای سیاسی و حوادثی که پیش می‌آید به ناچار و برای نجات خود از مرز می‌گذرد و دوره‌ای دیگر از زندگی او آغاز می‌شود. دوره‌ای که با هولناک‌ترین تجربیات انسانی عجین شده است. اتابک فتح‌الله‌زاده کتاب خود را به «هزاران ایرانی بی‌نام و نشان که در زندان‌های استالین و اردوگاه‌های سیبری جان باختند» تقدیم کرده است و می‌نویسد: «من در این کتاب تا آنجایی که امکان داشت سعی کردم سخنی از روی حقیقت گفته باشم و همواره منافع کشورم را با اهمیت‌تر از هر مصلحت دیگر در مدنظر قرار دهم...» وی همچنین با نگاهی کاملاً انتقادی به زندگی سیاسی خود و سازمان فداییان اکثریت نگاه می‌کند و این در نوع خود قابل توجه است. از دیگر ویژگی‌های کتاب مطالعه نویسنده در احوال دیگر مهاجران ایرانی در شهرهای شوروی است، نویسنده در این بخش تصویری بسیار هولناک از زندگی فاجعه بار نسلی از مهاجرین ایرانی در شوروی به دست می‌دهد. بدون تردید این بخش از کتاب از قوی‌ترین و در عین حال از تکان دهنده‌ترین بخش‌های خاطرات اتابک فتح‌الله‌زاده است. وی می‌نویسد: «نه من و نه کسی دیگر از سازمان



فداییان خلق ایران (اکثریت) خبر داشتیم که در شصت کیلومتری ما در کاراخستان [قزاقستان] گروهی از ایرانیان کهنسال و دردمند زندگی می‌کنند... این پیرمردان زجر دیده و زندگی فاجعه بار آنها... به اعضای سازمان اجازه ملاقات با آنها را نمی‌دادند و سرانجام نیز بنا به توصیه کا.گ. ب به افراد اخطار کرد که بی‌درنگ هرگونه رابطه را با آنها قطع کنند». (ص ۹ و ۱۰)

خواندن کتاب «خانه دایی یوسف» که با عنوان فرعی «وقایعی تکان دهنده از مهاجرت فداییان اکثریت به شوروی» منتشر شده است، برای پیران، میانسالان و جوانان ضروری است. پیران و میانسالان به ماهیت گروههای چپ‌اندیش بیشتر پی می‌برند و ادعاهای کاذب را به یاد می‌آورند و جوانان می‌توانند از تجربه‌هایی که به بهای گزاف به دست آمده است، مجانی بهره ببرند.

